

■ مقدمه

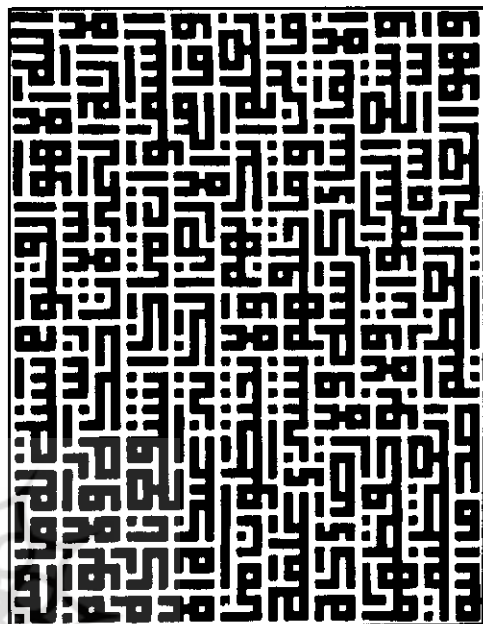
قال الرضا(ع): «ان الله -عزّ وجلّ- يدرك معرفته بالصفات والاسماء ولا تدرك بالتحديد بالطول والعرض والقلة والكثرة واللون والوزن وشبه ذلك»<sup>(۱)</sup>

شناخت حق - سبحانه و تعالی - و صفات جمال و جلال او که افضل معارف در معرفت بشری است، به میزان فضیلت و اهمیتش، از ظرافت و دقت برخوردار است. تا آنجا که امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

«لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن»<sup>(۲)</sup>  
نه ادراک صاحبان اندیشه بلند پرواز او را دریابند، و نه ژرفنگری غواصان تیزهوش به کنه ذاتش نائل آید.

حال که ما را به ادراک کُنه ذاتش راهی نیست، چرا که نه جسم است که قابل تحدید به طول و عرض باشد و نه جسمانی است که متصف به لون و وزن و... گردد و نه حد و جودی دارد که اندیشه ما بتواند بر آن محیط گردد، پس چاره‌ای نیست که گوش جان به سخن ثامن الحجج داده و در شناخت صفات و اسماء او - جل جلاله - تلاش نماییم، باشد که از این طریق روزه‌ای از معرفتش در افق اندیشه ما گشوده گردد و این معرفت مصباح هدایتیمان به سوی کمال انسانی، یعنی بندگی مخلصانه او - جل جلاله - باشد.

لکن قبل از ورود در بحث لازم است دیدگاهمان را در باره امکان شناخت و انواع و روشهای آن متذکر گردیم.



## صفات حق تعالی

از دیدگاه وجودشناسی  
و معرفت‌شناسی

علی الهباشتی

## ■ الف : امکان شناخت

از نظر ما، شناخت هستی و جهان خارج، امری ممکن و بدیهی است. اگرچه در هر یک از طرق شناخت ممکن است خطا راه پیدا کند اما برخلاف سوفسطائیان، هرگز منکر اصل «معرفت» نیستیم. و بر خلاف ماتریالیستها و پوزیتیویستها، شناخت را منحصر در حس، و بر خلاف ایده آلیستها منحصر در ذهن و عقل نمی دانیم، بلکه هر یک از انواع شناخت را در حد خود معتبر دانسته و از آن در معرفت هستی بهره می جویم و اینک به بررسی انواع آنها می پردازیم.\*

## ■ ب : انواع شناخت و روشهای آن

۱- شناخت حسی: بدیهی است که این نوع معرفت محدود به محسوسات و مدرکات حسی یعنی جهان مادی است که از طریق حواس برای ما حاصل می گردد، و حواس ما صلاحیت اینکه مافوق ماده را دریابد ندارد. از این رو آنهایی که تنها ابزار شناخت آدمی را حواس دانستند، در نهایت ماوراء الطبیعه را انکار نمودند. نظیر ماتریالیستها.

۲- شناخت عقلی: عقل که عالی ترین جنبه نفس انسانی است، ما را به دو گونه شناخت می رساند:

۱- شناختهای تصویری ۲- شناختهای تصدیقی:  
 ۱- ۲ شناختهای تصویری: به واسطه عقل، ما به دریافت سه دسته از مفاهیم کلی عقلی نائل می گردیم که هر کدام به نحوی ما را در دریافت هستی مساعدت می نماید:

(الف) معقولات اولیه (ب) معقولات ثانیه منطقی (ج) معقولات ثانیه فلسفی

چنانکه استاد مطهری در حل مشکل شناخت می فرماید:

«فلسوفان ما سه نوع معنی و مفهوم قائل

هستند: ۱- معقولات اولیه، که مقصود مفاهیم کلی عقلی است که از راه حواس وارد ذهن می شوند. ۲- معقولات ثانیه منطقی، این معقولات با اینکه از خارج گرفته نشده اند و مصداقی در خارج ندارند و صفات و حالات معقولات اولیه در ذهن هستند، در عین حال به ما شناخت می دهند از آن جهت که زاویه دید ما درباره خارج وسیع تر می کنند. ۳- معقولات ثانیه فلسفی، این دسته معقولات هم با اینکه مصداق مستقلی در عالم خارج ندارند ولی به وسائلی از خارج گرفته شده اند، و به عبارت دیگر انتزاع ذهن است لکن منشأ انتزاع آنان خارج است. مثل: مفهوم وجود، علیت، وجوب، امکان و... بعد که این مفهوم از خارج گرفته شد، خودش پایه یک سلسله تفکرات قرار می گیرد. آن وقت اینجاست که انسان به عالی ترین ابزار تفکر خودش دست می یابد و وسیعترین اندیشه هایی که بشر در این عالم دارد، در پر تو همین معانی و مفاهیم است... پس معقولات ثانیه منطقی به نوعی شناخت را گسترش می دهند و اینها به نوعی دیگر...»<sup>(۳)</sup>

۲- ۲ شناختهای تصدیقی: نحوه دیگری از شناخت عقلی که مترتب بر شناختهای تصویری است، معرفت تصدیقی است، که در این مرحله ذهن احکامی را بر معقولات اول و ثانی بار می کند و قضیه می سازد و از تألیف قضایا انواع حجیت، به ویژه قیاسهای برهانی ترتیب می دهد و به استنباطهای جدید دست می یابد. به این بیان که:

\* برای تحقیق در نظرات سوفسطائیان و پوزیتیویستها و ایده آلیستها به ترتیب رجوع کنید به تاریخ فلسفه، ج ۱، فردریک کاپلستون، ص ۱۱۲ و علم و دین، ایان باربور ترجمه خرماشاهی و فلسفه چیست؟، منوچهر بزرگمهر، ص ۱۲۶ و سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، ج ۱، ص ۱۳۸ تا

منبع دریافت بسیاری از حقایق باشد که شاید برخی از آنها با عالی‌ترین فعالیت ذهن، حداقل به تنهایی ممکن نباشد. همانگونه که تجربه‌های حسی و استنباطهای ذهنی قابل اعتماد و یقین است و قابل آزمون بین ال‌ذهانی است، یعنی هر کس می‌تواند راه یک شیمی‌دان و فیزیکدان را طی کند و به نتایج مشابه برسد، تجربه‌های عرفانی هم به همان اندازه یقینی است و آزمون‌پذیر و هر کس می‌تواند این راه را طی نماید و به نتایج مشابه برسد و به کشف حقیقت نائل آید. حتی برخی از متفکرین، تنها راه قابل اعتماد را راه دل و شهود باطنی می‌دانند، چنانکه هانری برگسون دانشمند عارف مشرب فرانسوی می‌گوید:

«حس و عقل هیچیک وسیله کشف حقیقت نیستند، وسیله کشف حقیقت قوه دیگری است که می‌توان آن را «درون بینی» یا شهود باطنی خواند... و به فلسفه اولی که عهده‌دار تبیین حقایق مطلقه است، تنها از این راه می‌توان رسید.»<sup>(۹)</sup>

اما چگونه می‌توان از طریق «دل» یا قلب به شناخت حقیقت دست پیدا کرد؟

آنچه که همه سالکان این راه بر آن متفقند، یک کلمه است و آن «تزکیه درونی» است چنانکه مولوی می‌گوید:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

جز دل اسپید مثل برف نیست<sup>(۱۰)</sup>

مؤلف آندراج گوید:

«دل لطیفه ربانی و روحانی و او حقیقت انسان است و مدبرک عالم و عارف و عاشق و مخاطب و معاتب همان است. هر که دل را یافت خدا را یافت و هر که به دل رسید به خدا رسید... دل منظر خداست و مظهر جلال و جمال کبریاست.»<sup>(۱۱)</sup>

به قول استاد محمدنقی جعفری یکی از اساسی‌ترین استعدادها و فعالیت‌های دل، خدا جویی

ذهن با استقراء در جزئیات، ابتدا ثنوری یا فرضیه می‌سازد. این فرضیه سازی که خود نوعی الهام است نقش بسیار بزرگی در کشفیات بشر داشته است. بعد از مرحله ثنوری به مرحله آزمون می‌رود و بعد از آنکه آزمایشهای متعدد، فرضیه را تأیید نمود به مرحله تعمیم می‌رسد و به صورت یک قانون یا قضیه حقیقیه بیان می‌شود. به گفته شهید مطهری: «این تعمیم دادن خودش یک نوع سیر صعودی و یک حرکت عمودی برای ذهن است که از جزئی به کلی می‌رسد.»<sup>(۴)</sup> دیگر از فعالیت‌های تصدیقی ذهن «استنباط یا حرکت عمقی ذهن» و «این یک نفوذی است که ذهن در عمق اشیا می‌کند.

ذهن نسبت به عمق اشیا، معرفت پیدا می‌کند، حال آنکه این معرفت را حس به او نرسانده است. حس، تنها آیه‌ها و نشانه‌ها را نشان داده است. مثلاً: حکم به وجود ماده یک استنباط است، چون آنچه از راه حواس رسیده، تنها عوارض ماده است. نظیر: رنگ، بو، زبری و... آنگاه ذهن از ظاهر اشیا به باطن آنها و

یا به قول کانت از فنومن به نومن نفوذ می‌کند... و در این نفوذ عمقی است که باز در مرحله تصدیقات، حقایق فلسفی، حقایق نادیدنی و به تعبیر دیگر، حقایق معقول به دست ذهن می‌آید.»<sup>(۵)</sup> اینجاست

که می‌توانیم به پوزیتویست‌ها بگوییم، ما بعدالطبیعه یک علم حقیقی است و قضایای آن معنی‌دار است.<sup>(۶)</sup> به آقای کانت هم بگوییم که مابعدالطبیعه به عنوان یک علم ممکن است و یک علم قطعی است، همانگونه که فیزیک و ریاضیات یک علم قطعی است.<sup>(۷)</sup> به قول شهید مطهری: «ایست» جناب کانت به فلسفه ماوراء الطبیعه بسیار بیجا بوده است.»<sup>(۸)</sup>

۳- شناخت‌های عرفانی (شهودهای باطنی) همانگونه که حس و عقل هر کدام به نحوی ما را در معرفت هستی مدد می‌رسانند، «دل» هم می‌تواند

درونی و بیرونی نمی‌تواند او را از سیرش منصرف نماید. این همان معرفتی است که انبیای الهی و اولیای خاص خدا، که به مقام ولایت تامه رسیده‌اند، بدان نایل می‌شوند و آنگاه مأموریت پیدا می‌کنند. یافته‌های خود را به جامعه بشری ابلاغ نمایند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «... و علمک مالم تکن تعلم... ای پیامبر چیزهایی را به تو آموختیم که تو نمی‌توانستی با فکر خودت دست‌یابی؛ یعنی در توان تو نبود که یاد بگیری»<sup>(۱۳)</sup> و نظیر این خطاب است به مؤمنین در سوره بقره آیه ۱۵۱ می‌فرماید: «... و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون. یعنی پیامبر به شما معرفتهایی عطا می‌کند که نمی‌توانستید با فکر خودتان بدان دست پیدا کنید.» اینجاست که اگر راههای دیگر شناخت با این نوع شناخت تلفیق نشود و انسان تالی تلو این سفرای مکرم و اولیای معظم الهی نشود، در نهایت به کمال حقیقی خویش نائل نمی‌گردد؛ یعنی نمی‌تواند در مورد حق تعالی و صفات او و ماوراء جهان ماده، یعنی جهان غیب و احوال بعد از حیات دنیوی، به معرفت یقینی برسد. چنانکه:

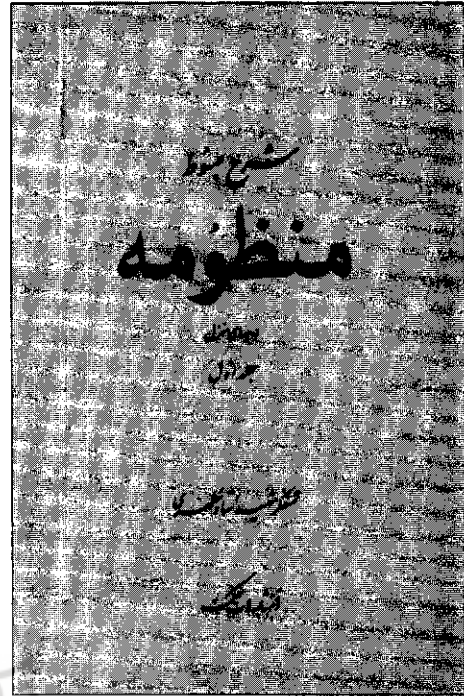
«گروه زیادی از فلاسفه و حکما و جهان‌بینان شرقی و غربی... به این واقعیت اعتراف نموده می‌گویند: اندیشه‌های رسمی و عقل نظری که بر مبنای پدیده‌شناسی فعالیت می‌کنند، نمی‌توانند در باره ذات و شئون خداوندی به نتیجه صحیح برسند؛ بلکه به دلایل کاملاً قانع‌کننده و رضایت‌بخش می‌گویند: حتی اندیشه و عقل نظری از نفوذ به پشت پردهٔ نمودها و پدیده‌های جهان نیز ناتوان است.

هرچه عارض باشد آن را جوهری باید نخست

عقل بر این دعوی ما شاهد گویاستی

این سخن را در نیاید هیچ و هم ظاهری

گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی»<sup>(۱۴)</sup>



و خدایابی آن است. شیخ محمود شبستری می‌گوید:

«دل چه باشد مخزن اسرار حق

خلوت جان بر سر بازار حق

دل امین بارگاه محرمی است

دل اساس کارگاه آدمی است»<sup>(۱۲)</sup>

البته پیداست آن قلبی مخزن اسرار حق و امین بارگاه قدسی است، که از آرجاس و آنجاس پست دنیوی و اوهام و وسانس و خواطر شیطانی و هواهای نفس اماره، پاک شده باشد و با دیدهٔ درون، محضر ربوبی را مشاهده نماید.

۴- شناختهای و حیانی: این شناخت فوق همهٔ مراتب گذشته، یعنی تماس با اصل واقعیت و مبدأ حقیقت بدون هرگونه حجابی است و چون حجاب و مانعی در راه وصول به معرفت نیست، لذا انسان شایسته و برگزیده‌ای که به این منبع دست می‌یابد، به چنان حقیقت یقینی نائل می‌گردد که هیچ عامل

می‌خواهد حقیقت مطلق را بشناسد و به مدارج عالی کمال انسانی برسد، تنها طریقه، طریقه تبعیت از رسول خدا و اوصیاء بر حق او، یعنی ائمه هدی است. البته این به معنی نفی روشهای دیگر شناخت نیست، چرا که قرآن هم شناخت حسی و هم عقلی<sup>۱۱</sup> را تأیید می‌کند لکن شناخت حسی و حیاتی، شناختی فوق حس و عقل است. چنانکه شهید مطهری می‌فرماید:

«وحي ... هدايتي ما فوق حس است و عقل، و بعلاوه تا حد زيادي اکتسابي است بالاتر اينکه در

اينجاست که همه علمای ربانی و سالکین سلک انبیا، تأکید می‌کنند که تنها راه وصول به حقیقت، زانوی شاگردی زدن در مکتب انبیا و ائمه هدی علیهم السلام است. تا جایی که ملاصدرا صدرالحکماء و المتألهين پس از عمری غور در اندیشه‌های برهانی و سلوک عرفانی می‌گوید:

«وليعلم ان معرفة الله تعالى وعلم المعاد وعلم طريق الاخرة، ليس المراد بها الاعتقاد الذي تلقاه العامي ... فان المشعوف بالتقليد... لم يفتح له طريق الحقائق، كما يفتح لكرام الالهيين ولا يمتثل له ما ينكشف للعارفين ... من معرفة خلاق الخلائق و حقيقة الحقائق ولا ما هو طريق تحرير الكلام ... وليس ايضاً هو مجرد البحث كما هو دأب اهل النظر و غاية اصحاب المباحث و الفکر، فان جميعها ظلمات بعضها فوق بعض، اذا اخرج يده لم يكد يراها و «من لم يجعل الله له نور فما له من نور»، بل ذلك نوع يقين هو ثمرة نور يقذف في قلب المؤمن، بسبب اتصاله بعالم القدس و الطهارة و خلوصه بالمجاهدة عن الجهل و الاخلاق الذميمة و ... و انى لا يستغفر الله كثيراً مما ضيعت شطراً من عمرى فى تتبع آراء المتفلسف و المجادلين من اهل الكلام ... حتى يتبين لى آخر الامر بنور الايمان و تأييد الله المنان. ان قياهم عقيم، و صراطهم غير مستقيم، فآلقينا زمام امرنا اليه و الى رسوله المنذر، فكل ما بلغنا منه آمناً به و صدقناه و ... اقتدينا بهداه و انتهينا بنهيه امتثالاً لقوله تعالى «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا...»<sup>۱۲</sup>

این طریقه وسطی و صراط اقومی است که قرآن ما را دعوت می‌کند «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی» (اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید. آل عمران - ۳۱) از مجموعه کلمات مرحوم صدرا، این نتیجه را می‌گیریم: کسی که

\* اسفار صدرالدین محمد شیرازی دارالاحیاء التراث العربی لبنان - بیروت، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲. باید دانست که طریقه معرفت خدای تعالی و آگاهی از معاد و راه وصول به آخرت، آن اعتقادی نیست که عامی آموخته است... چرا که دلدادۀ تقلید طریق وصول به حقیقت برایش گشوده نگشته، آنگونه که برای متألهین کرام گشوده شده است و آنچه که برای عارفین در معرفت خلاق خلائق و اصل حقیقت هستی منکشف شده، برای او ممثل نشده است. و [ایضاً طریقه معرفت خدای تعالی ...] آن راهی نیست که اهل کلام رفتند ... و نیز چیزی نیست که با مجرد بحث‌های (خشک عقلی) حاصل آید. چنانکه شیوه اهل نظر و غایت اصحاب مباحث فکری است. به درستی که همه اینها ظلمات محض است که سالک را توان آن نباشد که گامی به پیش نهد؛ زیرا آنکه از حق سبحانه برایش نور معرفت تجلی نکرده باشد، هیچ نور نجاتبخشی نخواهد بود. پس معرفت رب باید با نوعی یقین صورت پذیرد و آن ثمرة نوری است که در قلب مؤمن به سبب اتصالش به عالم قدس و پاکبها و به سبب خلوصش در مبارزه با جهل و اخلاق ذمیه و ... تجلی می‌نماید... و من از اینکه مدتی عمرم را در آراء متفلسفه و مجادله اهل کلام سپری نمودم در درگاه خدای سبحان طلب مغفرت نمودم، تا اینکه آخر الامر به نور ایمان و تأیید خدای منان بر من آشکار گشت که قیاساتشان بی‌نتیجه و راهشان غیر مستقیم است آنگاه زمام امور را به دست خدای سبحان و رسول مندرش سپردم، و به هر آنچه که از او به ما رسیده ایمان آوردم و تصدیق کردم و به صراط هدایت او اقتدا نمودم و آنچه که نهی نموده پرهیز کردم. تا اینکه امتثال امر او نموده باشم، که فرمود: «آنچه که رسول ما به شما داده بگیرید و از آنچه که بر حذر داشته حذر کنید ...»

□ النحل، ۷۸. خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، به شما چشم و گوش و قلب اعطاء کرد تا اینکه شکرگزار باشید.

اسلامی، بلکه فلاسفه مغرب زمین هم به این حقیقت اعتراف دارند. چنانکه فردریک کاپلستون در این زمینه می‌گوید:

«باید به خاطر داشت که زبان اصولاً برای اشاره به متعلقات تجربی حسی ما اختصاص دارد. برای بیان دقیق حقایق مابعدالطبیعه نارساست. مثلاً ما از خدایی که پیش بینی می‌کند سخن می‌گوییم...

عبارتی که می‌رساند «خدا در زمان است» در صورتی که می‌دانیم خدا سرمدی است، اما ما نمی‌توانیم به نحو شایسته‌ای درباره سرمدیت خدا سخن بگوییم. زیرا خود تجربه‌ای از سرمدیت نداریم و زبان ما برای بیان چنین امری ساخته نشده است. ما انسانیم و باید زبان انسانی به کار ببریم و نمی‌توانیم زبان دیگری به کار ببریم» (۱۷)

به‌طور کلی وقتی ما خداوند را با مفاهیم زبانی توصیف می‌کنیم، در حقیقت او را مقید به تقیید مفهومی می‌نماییم و حال آنکه خداوند از هر تقییدی منزّه است «سبحان الله عما یصفون» (۱۸) استاد علامه طباطبائی می‌فرماید:

«بدیهی است که هر مفهومی ذاتاً جدای از دیگر مفاهیم می‌باشد. در نتیجه، انطباق یک مفهوم بر یک مصداق، بالبداهه با یک نحوه تقیید برای مصداق توأم خواهد بود. با اندکی تأمل ضروری بودن این مطلب معلوم می‌گردد. عکس منطقی این قضیه عبارت است از اینکه، انطباق مفهوم بر مصداقی که ذاتاً نامحدود است به نوعی متأخر از مرتبه ذات آن مصداق می‌باشد. این نوع تأخیر همان تأخر تعیین از اطلاق است و چون وجود واجبی صرف و خالص است، نامحدود می‌باشد. در نتیجه از هر نوع تعیین اسمی و وصفی و هر نحوه تقیید مفهومی منزّه خواهد بود...

پس هر نوع تعیین مفهومی و محدودیت مصداقی، از مقام ذات خداوند سبحان بدور

اعلا درجه آگاهانه است... و فضایی که [به] وسیله وحی اکتشاف می‌شود، بسی وسیعتر و گسترده‌تر و ژرفتر از آن فضائی است که عقل تجربی قادر به اکتشاف از آن است» (۱۵)

و اینک مسیر اصلی بحث را پی می‌گیریم.

## ■ صفات حق تعالی از دیدگاه وجودشناسی و معرفت‌شناسی

بر اساس آنچه که در سطور گذشته تبیین گردید، لازم است این مسئله را طرح کنیم که:

اولاً: آیا بشر قادر است بفهمد که ذات خداوند دارای چه صفاتی است و دارای چه صفاتی نیست؟ یا هرچه بگوید «رَجْمٌ بِالْغَيْبِ است»؟

ثانیاً: به فرض اینکه توانستیم بفهمیم و دریافتی به‌طریقه عقل یا با شهود درونی و کشفی عرفانی یا وحی و الهام ربانی به‌دست آوردیم و حجابهای معرفت را با تزکیه درونی و تفضل ربانی دریدیم و معرفتی از صفات حق تعالی برایمان حاصل شد، آیا می‌توانیم آن را در قالب الفاظ و مفاهیم زبانی بریزیم و به دیگران منتقل نماییم؟ یا این امر بسی دشوار است؟ چنانکه امام خمینی (ره) در باره آنچه که انبیا یافته‌اند و دشواری انتقال ادراکاتشان می‌فرماید:

«داستان هر یک از انبیا مثل آن آدمی است که خواب دیده و (مناظر فوق عادی را) مشاهده کرده لکن زبانش عقده (گره) دارد و مردم هم کر هستند. عقده پیامبر اکرم (ص) از همه بیشتر بود. برای اینکه آنچه یافته بود، آنچه از قرآن در قلب او نازل شده بود - آن را برای چه کسانی بیان کند؟ مگر [به] آنکه رسول الله، او را به مقام ولایت تامه منصوب کرده است [یعنی] علی (ع)». (۱۶)

در بیان کوتاهی زبان از بیان حقایق مافوق این جهان سخن بسیار گفته شده است. نه تنها فلاسفه

### ■ روش شناخت صفات حق تعالی

آری گرچه ما را نرسد که با این اندیشه قاصر و زبان الکن حق را توصیف نماییم؛ لکن به قدر جوامع وجودمان می توانیم، از دریای معرفت حق بهره مند گردیم. چرا که گفته اند «معرفت، متناسب با ظرفیت شناسنده است.»

نتیجه اینکه، برای معرفت صفات حق، باید ضمن اهتمام بر کسب صفای درونی که شرط اول کسب معارف الهیه است، چنانکه رسول الله می فرماید: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ»<sup>(۲۴)</sup> و الهام گرفتن از کلمات نبی اکرم و ائمه هدی در فهم مفاهیم قرآنی، نکته اساسی زیر را دقیقاً مورد امعان نظر قرار دهیم که عدم توجه به آن، موجب بسیاری از انحرافات فکری گردیده است. چنانکه معتزله را به نفی صفات و اشاعره را به زیادت ذات بر صفات و اثبات قدما ثمانیه، کشانیده و حتی برخی از فلاسفه اسلامی نظیر ابن سینا را در این باب دچار لغزش نموده است که وحدت مصداقی را عین وحدت مفهومی دانسته؛ به طوری که در فصل تحقیق در وحدانیت اول تعالی می فرماید: «علمه لا یخالف قدرته و ارادته و حیاته فی المفهوم بل ذلك كله واحد»<sup>(۲۵)</sup> و آن نکته اساسی، تمیز احکام ماهوی، از احکام وجودی و به عبارت دیگر، تمیز مفهوم از مصداق است، مخصوصاً در مفاهیم قرآنی. چنانکه علامه طباطبائی می فرماید:

«اختلاف در مفهوم نیست، بلکه اختلاف در مصداقی است که این مفاهیم می خواهد بر آنها منطبق شوند... به این معنی که: عادت ما چنین است که وقتی الفاظ را می شنویم، معانی مادی یا وابسته به ماده از الفاظ به ذهن متبادر می شود. پس وقتی الفاظی مثل حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و اراده و رضا و... را می شنویم، آنچه که به ذهن سبقت می گیرد، وجودات مادی این مفاهیم است و

می باشد و هیچ نوع تمیزی در آن مقام راه ارد...»<sup>(۱۹)</sup>

این اشکالات است که عقول را متحیر ساخته و ون به حقیقت نرسیدند «کل حزب بما لدیهم خون» در این وادی تحیر تنها آنهایی راه نجات فتنند که باب خزائن معرفه الله، یعنی اولیاء کرام می را کوبیدند و تالی تلو آنان گشتند و در فهم قیقت مفاهیم قرآنی، از «محالّ وحی الله و معادن م الله»، مدد جستند. چرا که به گفته ابن سینا:

«مباحث حکمت الهی برتر از آن است که با فکر بشری وضع شده باشد. بلکه واضح آن داوند حکیم می باشد که توسط پیامبران به انسانها سیده است.»<sup>(۲۰)</sup>

اینجاست که خداوند، توصیف حقیقی خویش مختص مخلصین نموده است:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مخلصین».<sup>(۲۱)</sup>

به گفته علامه طباطبائی «بندگان مخلص، تمام سستی آنان برای خداوند است و دیگر، غیر خدا در ریم دلهای آنان راه ندارد و آنها خدا را شناخته و با ر خدا اشیای دیگر را می شناسند و در مقام قلب چه شایسته مقام کبریایی است معتقدند، و در مقام رصیف لفظی چون الفاظ قاصرند و معانی محدود می باشند، لذا اعتراف به قاصر بودن الفاظ و اقرار به نارسایی زبان می کنند. چنانکه رسول الله (ص) می فرماید:

«لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على سلك».<sup>(۲۲)</sup>

امام سجاده (ع) در بیان قاصر بودن مفاهیم در صف حق جل عزه می فرماید:

«الهی لولا الواجب من قبول امرک لَنَزَهْتُكَ من ذکرى ایاک علی ان ذکرى لك بقدرى بقدرک».<sup>(۲۳)</sup>

وقتی می‌شنویم، «ان الله خلق العالم» و فَعَلَ كَذَا، وَعَلِمَ كَذَا، وَأَرَادَ أَوْ يُرِيدُ أَوْ شَاءَ، أَوْ يَشَاءُ كَذَا، فَعَلَ رَا مقید به زمان می‌کنیم. چون در زندگی روزمره این‌گونه عادت کرده‌ایم ... اما باید توجه داشت که الفاظ علامتهایی هستند برای مسمی‌هایی که از آنها غایت و غرض را اراده می‌کنیم و شایسته است که بدانیم مسماهای مادی تغییر می‌کند. مثلاً چراغ در پانصد سال قبل و چراغ در امروز. پس مراد از اسم تنها غایت و غرض شیء است نه شکل و صورتش، ... و جمود لفظ بر صورت واحد ... و این چیزی است که باعث شده اصحاب حدیث، از حشویه و مجسمه بر ظواهر آیات در تفسیر آن جمود بورزند و این در حقیقت جمود بر ظاهر آیه نیست، بلکه جمود بر عادت و انس در تشخیص مصداق است. (۲۶) پس مفاهیمی نظیر دیدن و شنیدن و اراده کردن که در مورد خدای تعالی به کار می‌بریم، باید توجه داشته باشیم از جهت مصداق با آنچه که در عرف خودمان به کار می‌بریم یکسان نیست. البته منظور این نیست که مفاهیم انسانی و مفاهیم الهی مشترک لفظی هستند. بلکه باید مفاهیم را با دید وسیع‌تری نگریست و معانی عرفی آن را تلطیف نمود و جهات نقص آن را کنار گذاشت و غایت لفظ را مدنظر قرار داد. نظیر مثال چراغ که به اعتبار نوردهنگی آن این لفظ بر چراغ پانصد سال قبل و چراغ امروزی صادق است و آن وسعت معنایش است که موجب می‌شود در هر دو معنا صادق باشد. مفاهیم قرآنی نیز چنین هستند.

شهید دکتر بهشتی گوید:

«نکته اساسی در مورد دیدن، این است که می‌تواند به ما آگاهیهای رو در رو و مورد اعتماد دهد ... مثلاً می‌گوییم:

آنچه در آینه جوان بیند

پیر در خشت خام بیند

پس ما با گسترش معنا، یافته‌های جدید به دست می‌آوریم ... اگر می‌گوییم خدا بیناست و اژه دیدن را در همان معنای خودش به کار می‌بریم، اما با دیدی بس وسیعتر از آنچه معمولاً در استعمال این کلمه داریم. (۲۷)

خدای سبحان مبرای از این جهات نقص است لکن غایت برای خدا حاصل است به همین بنا می‌گوییم خداوند «سمیع و بصیر» (۲۸) و علیم و قدیر و مرید است چرا که اینها از مفاهیم ماهوی نیستند که باید به نحو یکسان بر همه افرادش صادق باشد بلکه از قبیل مفاهیم وجودی است و وجود امری تشکیکی است و مفاهیم وجودی این‌گونه هستند پس اگر علم در یک مرتبه، کیف نفسانی است، در مرتبه دیگر عین وجود است و عین معلوم بالذات عین عالم است. به عبارت دیگر علم در مرتبه ممکنات، به نحو ممکن و در مرتبه جویی به نحو جویی است. در عین حال که مفهوم واحد است: نکته دیگری که در باب مفهوم و مصداق باید گفت این است که:

«عنوان از معنوم (مفهوم از مصداق) گد به اعتبار حیثیت، زائد بر ذات و مباین با آن نظر ماهیت و وجود می‌باشد. مثل: انتزاع بیاض از جسم، که صدق ابیض بر بیاض به اعتبار عروض صفت بیاض بر جسم است و خارج مقام ذات جسم می‌باشد؛ دیگر انتزاع عنوان از معنوم (مفهوم از مصداق) به اعتبار نفس ذات شیء، بدون انضمام حیثیتی زائد بر ذات است. مثل: ابیض در مقایسه با نفس بیاض بر نفس بیاض خودش بذاته منشأ انتزاع ابیض از اوست، بدون اینکه نیازمند به انضمام بیاض دیگر بر او باشد. زیرا بیاض بنفس ذاته ابیض است، نه به بیاضی دیگر. و صفات کمال بر ذات واجب‌الوجود نیز، اینچنین است که

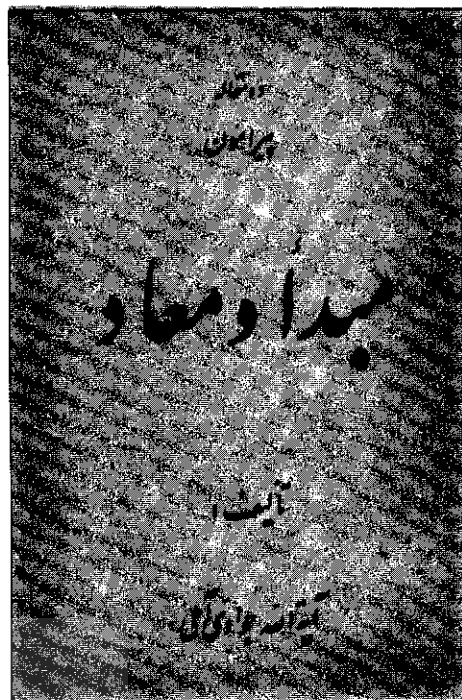


ولفسون می‌گوید:

«واصل بن عطا بنیانگذار مکتب اعتزال (متوفی در ۱۳۱) بنا بر گزارشهای موجود، نخستین کسی بود در میان اهل سنت که به مسأله صفات از لحاظ وجودشناختی پرداخت به جنبه معنی شناختی آن توجهی نداشت همه آنچه در باره وی گزارش شده، طرد وجود صفات واقعی به جهت ملازمه آنها با شرک است.»<sup>(۳۱)</sup>

اشاعره چون دیدند قرآن مفاهیم مختلف در باره خداوند به کار برده و مفاهیم با هم مغایرند، پنداشتند که هر کدام باید مصداق جداگانه داشته باشد. لذا به مصداقی واقعی علم و قدرت و اراده و... در خداوند معتقد شدند، و در ورطه ضلالت افتادند. لکن اگر بر مبنای حکمت متعالیه ائمه هدی، حرکت می‌کردند و تغایر مفهومی را مناسط تغایر وجودی نمی‌دانستند، دچار این حیرت نمی‌شدند. مبنای حکمت متعالیه در تمییز صفات حق از دیدگاه معرفت‌شناسی و وجودشناسی چنین است که «صفت ماهوی یا مفهومی را از وصف کمالی وجودی جدا می‌کند، و اولی را تابع هستی و دومی را همتای حقیقت وجود و دارای درجات تشکیکی می‌شناسد، و هرگز تغایر مفهومی را در هستی‌شناسی راه نمی‌دهد و وجود بسیط را که قائم به ذات خویش می‌باشد، عین اوصاف کمالی می‌یابد و هیچگونه تقدم و تأخر واقعی بین وجود و صفت کمالی آن، مانند: حیات و علم و قدرت و اراده نمی‌بیند... حکمت متعالیه وصف وجود را عین او می‌داند و محکوم به احکام خود وجود می‌شناسد. لذا اگر وجودی قائم به ذات و نامتناهی بود، همه اوصاف کمالی او نیز که عین همان ذاتند، اینچنین می‌باشند؛ در حالی که مفاهیم آنها کاملاً از هم جدایند.»<sup>(۳۲)</sup>

برخی از محدثین، نظیر شیخ صدوق برای فرار



این صفات کمالیه منتزع از مقام نفس ذات است نه به انضمام حیثیت دیگر خارج از ذات»<sup>(۲۹)</sup>

ولکن چون برخی بین این دو معنی - صفتی که عین ذات است و برخاسته از متن ذات است و صفتی که زائد بر ذات است - تمییز ندادند، در مورد خدای تعالی همان حکم را کردند که در باره اوصاف زائد بر ذات انسان نمودند.

«لذا صفت را همواره یک امر قائم بغیر پنداشتند و هرگز چیزی که متن ذات باشد و پیرو چیز دیگر نباشد آن را وصف محسوب نمودند. لذا همواره در مسأله صفات واجب تعالی دچار بحرانهای فکری می‌شوند. گاهی چون اشاعره به زیادت آن بر ذات واجب رضا می‌دهند، خواه به نحو لزوم و خواه بنحو عروض. گاه نیز چون معتزله از محذور زیادت باخبر شده و ناگاهانه، تن به تعطیل و فتوا به نیابت می‌دهند و ذات واجب را عاری از وصف کمال دانسته او را نائب موصوف می‌پندارند.»<sup>(۳۰)</sup>

از تشبیه، راه تنزیه پیمودند و گفتند: هر صفتی که به خدا نسبت دهیم، وصفی است که از مخلوق انتزاع نموده‌ایم و اتصاف خدا به آن موجب آن می‌شود که مخلوقات را با او در آن صفت شبیه و شریک سازیم ... پس به هیچ صفتی از صفات خدا راه نداریم و نمی‌توانیم بگوییم: او علیم است، یا قدیر است، یا حی است. او واقعاً ممکن است برخی از این صفات را داشته باشد، ولی ما به هیچوجه به معرفت آن صفات راه نداریم ....

در پاسخ باید گفت: مثل نداشتن خدا ایجاب نمی‌کند که امتیاز و تفاوت خالق و مخلوق در این جهت باشد که هر معنی و صفتی که در باره مخلوق صدق می‌کند در باره خالق صدق نکند و بالعکس ... تفاوت در وجوب و امکان و در قدم و حدوث ذاتی و تناهی و لاتناهی و در بالذات و بالغیر بودن است. فی‌المثل خداوند عالم است و انسان هم عالم است ... تفاوت در این است که خداوند عالم بالوجوب است و انسان عالم بالامکان او قدیم‌العلم است و انسان حادث‌العلم ... علم او بالذات است و علم انسان بالغیر ... اینگونه تنزیه و نفی تشبیه ... از آنجا ناشی می‌شود که مفهوم و مصداق با یکدیگر خلط شده‌اند. یعنی وجود خارجی مخلوق، مانند خالق نیست، نه اینکه هر مفهومی که بر مخلوق صدق می‌کند بر خالق نباید صدق کند» (۳۳)

پس اگر موجود بودن را نتوانیم بر خدا حمل نماییم، پس باب معرفت حق بسته خواهد شد. اینها ناشی از عدم تمییز صفات ماهوی از صفات وجودی است، و عدم توجه به تشکیکی بودن صفات وجودی، مانند خود وجود است. آنچه که به نحو یکسان بر همه افراد صدق می‌کند، صفات ماهوی است، اما صفات وجودی، چون مثل خود وجود امری مشکک است. می‌توانیم بر مصادیق مختلف آن، از جهت شدت و ضعف، و اعلی و

اسفل، و تناهی و لایتناهی بودن آن، حمل کنیم. این طریقه حکمت متعالیه است که با پیمودن آن، نه در ورطه تشبیه می‌یافتیم نه در محذور تعطیل «تعالی الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین» پس برای بررسی صفات خداوند از دیدگاه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، یعنی اینکه اولاً آیا خداوند دارای صفات کمالیه هست یا خیر؟ ثانیاً اگر دارای این صفات هست امکان حصول معرفت آن برای ما وجود دارد یا خیر؟ جواب از دیدگاه ما در هر دو قسمت مثبت است. تبیین قسمت اول: آیات کثیری از قرآن کریم و روایات معصومین سخن از خدای «علیم» (۳۴) و «قدیر» (۳۵) و «مرید» (۳۶) و ... بدیهی است که اینها امر وجودی هستند. همان‌گونه که در انسان امر وجودی می‌باشند و مقابلات اینها امور عدمی‌اند. مثلاً: جهل امر عدمی است نه اینکه وقتی می‌گوییم عالم است، یعنی جاهل نیست و جاهل است یعنی عالم نیست. این تعریف دور باطل است و علم و جهل یکی امر وجودی، و دیگری امر عدمی است. چون تقابل دارند و انسان بالوجدان می‌یابد که جهل عدمی است و علم وجودی.

پاسخ: مسأله از دیدگاه حکمت برهانی مثبت است. همان‌گونه که قبلاً هم اشاره نمودیم، با معیارهای درست شناخت می‌توانیم در این مسیر گام برداریم. زیرا «فلسفه اولی علمی است صد در صد صحیح و در دسترس عقل است. عقل معانه عامه را به خوبی می‌شناسد و به‌خوبی می‌تواند درباره آنها قضاوت کند. تفکر در همین معانی کافی است، برای اینکه زمینه یک علم برهانی قطعی فراهم شود...

اینکه چه صفتی از صفات کمالیه است و لایق ذات پروردگار است و چه صفتی اینچنین نیست؟ با مقیاس وجودشناسی فلسفه اولی کاملاً قابل تحقیق است.» (۳۷)

مفهوم خارج نمی‌شود... و به عبارت دیگر منطق علیه مفهوم علم، حقیقت خارجی علم است و این حقیقت غیر منطبق علیه مفهوم حیات و قدرت است... زیرا لازمه کثرت، اختلاف مفاهیم کثرت و اختلاف مصادیق خارجی آنهاست، گرچه آن مصادیق به حمل شایع صنایع متحد در وجود باشند. و مانند زید حی عالم قادر بوده باشد. و در این صورت ذاتی را فرض کرده‌ایم که در آن قدرت، غیر منتهای و علم، غیر منتهای و حیات، غیر منتهای است و این عین ترکیب است که ذات را حاوی و مرکب از این حقایق نموده باشیم. اما اگر این کثرت را رها کرده و خالص و صافی از حد و جودی و ماهوی خود گردانیده، یعنی حقیقت علم بدون مفهوم و حد آن و حقیقت حیات بدون مفهوم و حد آن... در این صورت حقیقت واحده‌ای خواهد بود که نفس ذات است که عین علم است و عین حیات

\* آن خدایی که اوصاف (جمالیه) و صفات (کمالیه) او را غایت و نهایتی معین نیست که از آنجا تجاوز ننماید. (صفات ذاتیه او را معرفی نیست که بکنه او را تعریف و تحدید نماید). و نیست اوصاف او را وقتی شمرده شده و نه مدتی امتداد یافته. علامه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مکتبه اسلامیة، جزء اول چاپ چهارم، ص ۳۰۷، با تلخیص.

□ «و کمال اخلاص، نفی صفات زائد بر ذات است از او، و آن را عین ذات دانستن است. به جهت آنکه هر صفت، شهادت و دلالت دارد بر آنکه غیر موصوف است، و هر موصوف شاهد و دلیل بر اینکه آن، غیر صفت. پس بنابراین هر که وصف کرد خداوند را با صفتی که زاید بر ذات است، به تحقیق قرین کرد ذات را با صفت، و هر که قرین پیدا کرد او را، پس به تحقیق حکم به دوئیت نمود، و هر که ابداء دوئیت نمود، پس به تحقیق که مجزی ساخت او را و هر که ابداء تجزیه کرد، پس به تحقیق جاهل شد به ذات شریف او، و کسی که به ذات او جاهل باشد، به سوی او اشاره نماید و هر کسی که اشاره کرد به سوی او (به اشاره عقلیه یا به اشاره حسیه) پس به تحقیق که محدود نمود او را به حدی معین، و هر که او را محدود کرد. پس به تحقیق او را در شمار آورد و معدود نمود او را در عداد مخلوقین.» (ماخذ قبلی ص ۳۳۱-۳۳۲ و ۳۴۱).

تدبر در آیات قرآن و کلمات ائمه مخصوصاً خطب نهج البلاغه راهگشای ما در این باب هم خواهد بود. برای مثال امام علی در خطبه اول می‌فرماید:

«الذی لیس لصفته حد محدود و لانت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود»\*

در این قسمت از خطبه، امام از جهت هستی شناسی اثبات صفات لایتنهای حق جل عزه می‌نماید؛ برخلاف معتزله که به تعطیل صفات و نیابت ذات قائل شدند. اما در فراز دیگر این خطبه در معرفت شناختی صفات می‌فرماید:

«و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة.»

فمن وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد حده ومن حده فقد عده»□

در اینجا برخی مفسرین نهج البلاغه و حکما نفی صفات را صفات زائد بر ذات گرفتند و گفتند: اثبات صفات زاید بر ذات توالی فاسد به دنبال خواهد داشت. اما آنهایی که از دید عرفانی به مسأله نگرینند، مقام شامخ ذات را برتر از توصیف به صفات مفهومی نمودند. زیرا حتی اگر صفات را لایتنهای فرض نماییم، مفهوم این صفات، مثلاً مفهوم علم غیر از مفهوم قدرت است و قدرت غیر از حیات و خدای تعالی از تعین مفهومی هم برتر است، گرچه این صفات را مصداقاً عین ذات بدانیم.

چنانچه علامه سید محمد حسن حسینی طهرانی در تأیید دیدگاه عرفانی عارف متأله حضرت آیه الحق والتوحید سید احمد کربلائی در تفسیر این فراز خطبه می‌فرماید:

«شان مفهوم، کلیت و کثرت است و اگر بدان هزار قید هم ضمیمه کنیم، باز هم از کثرت و از

که بفرموده علی (ع) «اول الدین معرفته»<sup>(۳۹)</sup> اطاعت بدون معرفت صحیح، به بیراهه رفتن است و ما به لحاظ رعایت اختصار سخن را با بیان ماحصل کلام به پایان می‌بریم.

### ■ حاصل سخن

- ۱- شناخت هستی امری است ممکن و بدیهی.
- ۲- شناخت، انواعی و مراتبی دارد که اسفل مراتب آن، شناخت حسی و اعلا مرتبه آن، شناخت و حیانی است؛ و همه مراتب آن در جای خودش معتبر است.
- ۳- معرفت حق سبحانه و تعالی از طریق شناخت اسما و صفات او امری است ممکن.
- ۴- در بررسی وجود شناختی صفات، این نکته معلوم گردید که حق تعالی متصف است به صفات کمال، و هر کمالی که برای موجود مطلق بما هو موجود ثابت است، برای حق تعالی به نحو وجودی و جویی اش ثابت است.
- ۵- در بررسی معرفت شناسانه صفات، این نکته مبرهن گردید که صفات و کمالات لایتناهی عین یکدیگر و همه عین ذات لایتناهی حق‌اند. یعنی در آنجا، علم عین قدرت و هر دو آنها عین حیات و همه آنها عین ذاتند.

است و عین قدرت است... و به عبارت دیگر: آنچه در ذات است همان حاق علم که مافوق از حد مفهومی آن است و حاق قدرت و حیات که مافوق از حد مفهومی آنهاست می‌باشد...

این مفاهیم در آن جا مندک و مضمحل و فانی شده و به علت عظمت و سیطره و قدرت و قهاریت و بساطت محض و وحدت صافی و بدون شائبه آن حدود خود را از دست داده‌اند.

در آن جا حیات عین ذات است، و علم عین قدرت است، و هر دو آنها عین حیات و همه آنها عین ذاتند... و این است معنی و حقیقت نفی صفات از ذات که مرحوم سید احمد در مکتوب سوم [اشاره به مکتوبه سید احمد به حکیم متأله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)] می‌فرماید: اصرار این روسیاه و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر آن است که بگوییم: صفات محدود و متعین‌اند و نمی‌توانند با موصوف که ذات است عینیت داشته باشند.<sup>(۴۸)</sup> پس برماست برای اینکه بینش صحیحی از صفات حق، چه از لحاظ هستی‌شناسی و چه از لحاظ معرفت‌شناسی کسب نماییم، در بارگاه خزائن علم الهی و تراجم و وحی الهی و شاگردان بلا و واسطه و مع واسطه رسول گرامی اسلام، زانو بزنیم تا باشد با عنایات سبحانی خوشه‌ای از معرفت برچینیم و حق «جل جلاله را کما هو حقّه بشناسیم،

### ● یادداشتها

- ۱- حکیمی، الحیاء، جزء اول، ص ۱۱۹. به درستی که خدای عزّ وجلّ، معرفتش تنها از طریق معرفت اسما و صفاتش حاصل می‌شود و (بدیهی است) که معرفت حق سبحانه با حدود کمی نظیر: طول و عرض، قلت و کثرت، و حدود کیفی نظیر: لون و دیگر ویژگیهای اجسام نظیر: جرم داشتن و... قابل
- تحصیل نیست.
- ۲- نهج البلاغه، خطبه اول.
- ۳- مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، انتشارات حکمت، جلد ۳، ص ۳۱۷ الی ۳۵۶ با تلخیص و تصرف.
- ۴- همان مأخذ، ص ۳۷۸.

- ۶- همان، ص ۳۸۲-۳۸۴ با تلخیص و تصرف.
- ۷- ر.ک: آیان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی، ایضاً ر.ک: منوچهر بزرگمهر، فلسفه چیست؟، ص ۱۲۶.
- ۸- ر.ک: کانت، تمهیدات، ترجمه حداد عادل.
- ۹- مرتضی مطهری، شرح منظومه، ج ۳، ص ۳۸۴.
- ۱۰- علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با پاورقی مرتضی مطهری، ص ۱۶۶.
- ۱۱- مثنوی مولوی، دفتر دوم، ص ۸۱ کلاله خاور.
- ۱۲- محمدتقی جعفری، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۴۰۳.
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۳۳۲.
- ۱۴- نساء/ ۱۱۲ و تقریرات درس آیت‌الله جوادی آملی ذیل این آیه.
- ۱۵- شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، ص ۲۵۷.
- ۱۶- مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۲، ص ۱۷۶.
- ۱۷- جزوه واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، ص ۳۹ و ۴۰.
- ۱۸- کاپلستون، تاریخ فلسفه یونان و روم، شرکت علمی و فرهنگی، جلد اول، سروش ۱۳۶۸.
- ۱۹- الصافات/ ۱۵۹.
- ۲۰- سید احمد کربلانی و کمپانی، رسائل توحیدی مکاتیب عرفانی، علامه طباطبائی، ص ۳۵ و ۳۶.
- ۲۱- جوادی آملی، مبدأ و معاد، ص ۲۹ به نقل از تعلیقه شفا.
- ۲۲- الصافات/ ۱۵۹ و ۱۶۰، «خداوند از توصیف و اصفین، جز توصیف مخلصین، منزّه است.»
- ۲۳- جوادی آملی، مبدأ و معاد، ص ۴۰. «خدا یا نمی‌توانم آنگونه که تو خود ذات خویش را ستوده‌ای، ترا ثنا گویم.»
- ۲۴- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر: «پروردگارا! اگر پذیرفتن امر تو واجب نبود (در تسبیح و تقدیس تو) ترا از ذکر خودم (ستودن و ثناء خویش) منزّه می‌کردم؛ زیرا ذکر من به قدر وسعت ادراک من است، نه به اندازه عظمت و جلال و جمال تو»
- ۲۵- مبدأ و معاد، ص ۱۳ به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۲.
- ۲۶- ابن سینا، النجاة، ویرایش محمدتقی دانش پزوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۰۰. «علم او با قدرت و اراده و حیات او تفاوتی ندارد، بلکه همه به یک معنی هستند.»
- ۲۷- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۰ نقل به ترجمه و تلخیص.
- ۲۸- محمد حسین بهشتی، خدا از دیدگاه قرآن.
- ۲۹- ان الله هو السميع والبصیر، غافر/ ۲۲. «به تحقیق خدا شنوا و بیناست.»
- ۳۰- مظفر، اصول فقه، ص ۲۹۷ نقل به ترجمه.
- ۳۱- جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.
- ۳۲- فلسفه علم کلام و لیسون، ص ۲۳۸.
- ۳۳- اسفار، ج ۶، شرح جوادی آملی، ص ۳۷۴.
- ۳۴- مرتضی مطهری، پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۳۱.
- ۳۵- «نه علیم حکیم» (انعام/ ۱۴۴) (به درستی که او دانای حکیم است).
- ۳۶- «ان الله علی کل شیء قذیر» (نحل/ ۷۷)
- ۳۷- «فعال لما یرید» (بروج/ ۱۶)
- ۳۸- روش رئالیسم، پاورقی، ص ۱۳۲.
- ۳۹- توحید علمی و عینی، انتشارات حکمت، جمادی الثانی ۱۴۱۰، چاپ اول، ص ۲۰۵-۲۰۸ با تلخیص و تصرف.
- ۴۰- نهج البلاغه، خطبه اول: «أغاز دین (دینداری یا معرفت دینی) معرفت او (خدای سبحان) است.»

